أعوذُبِاللَه مِنَ الشَّيطانِ الرَّجيم‌

بِسمِ اللَه الرَّحمَنِ الرَّحيم‌

وصلَّى اللَه عَلَى سيّدنا و نبيّناأبى‌القاسم مُحَمّدٍ

وعلى آله الطّيبين الطّاهرين و اللعنة عَلَى أعدائِهِم أجمَعينَ‌

 نه حالا فقط به صرف ایشان، نه، ولی به طور كلی خب ایشان هم نظرشان بر این بوده و این را من نگفتم حالا و همه هم متوجه این قضیه باشند. در دعاهایی كه خوانده می‌شود، چه زیارت عاشورا، چه سایر دعاها مثل دعای صباح در صبح، دیده می‌شود كه بعضی‌ها در خواندن دعا عجله دارند یعنی صرفا منظور این است كه دعا خوانده شود و به یك ثوابی برسیم! یا به واسطه گوش دادن یا به واسطه قرائت زیر لب و آهسته. و این مسأله هم در مورد قرائت قرآن هم صادق است، حتی من یك وقت از یكی از آقایان، یكی از آقایانی كه معروف هم هست، یعنی اهل اخلاق و اینهاست شنیدم كه داشت می‌گفت قرآن بخوانید، قرآن را تند هم بخوانید عیبی ندارد! غلط هم بخوانید اشكال ندارد! ملائكه درست می‌كنند و می‌برند! تند بخوانید! قرآن را تند بخوانید و ملائكه خودشان درست می‌كنند! لابد سر و ته آن را درست می‌كنند و ادیت‌[[1]](#footnote-1) می‌كنند! و إعراب و فونت و اینها را تنظیم می‌كنند تا وقتی كه می‌برند پیش خدا مشكلی نباشد!

 این مسأله صحیح نیست، دعا یك معنایی دارد، یك حقیقتی دارد كه آن حقیقت و آن معنا باید با خواندن دعا و تصوّر معانی دعا و قرار گرفتن در آن حال، انسان در آن فضا خودش را قرار بدهد و الا صرف خواندن آن دعا، نمی‌گوییم ثمره‌ای ندارد، ولی ثمره‌اش كم است، نتیجه‌اش كم است. یك وقت مرحوم آقای حداد به بنده می‌فرمودند ذكر یونسیه‌ات را همیشه باید با حال بگویی، حال داشته باشی و ذكر یونسیه را بگویی، البته این را رفقا بدانند كه اگر در سجده میسر نشد می‌توانند ذكر یونسیه را در حال حركت هم بگویند منتهی خودشان را در سجده فرض كنند و ذكر را بگویند، اشكالی ندارد، در حال حركت، در حال نشسته، اگر با كسی صحبت نمی‌كنند اشكالی ندارد، آقای حداد می‌فرمودند ایراد ندارد.

 بعد ایشان این را فرمودند كه اگر این ذكر را همینطوری بگویی كه فقط صرف تكرار این ذكر بر زبان باشد، بی‌فائده نیست اما آن نتیجه و آن اثر مطلوب را ندارد. قشنگ یادم است كه ایشان روی این قضیه تأكید داشتند. بالاخره ذكر خداست، با تصنیف و اینها فرق می‌كند ولی علی كل حال بی‌فائده‌

 نیست اما این اثر همین است، این اثر وقتی كه شما ذكر یونسیه را می‌گویید، ذكر لا اله الا اللَه‌ و ذكر صلوات را می‌گویید و سایر اذكار مختلف، خودتان را در آن هوا و فضا و موقعیتی كه مبدأ و منشأ برای نزول این ذكر است قرار می‌دهید معنایش این است. وقتی كه دارید می‌گویید لا اله الا انت‌ دارید می‌گویید كه خدایا من در این مسأله كه هیچ مؤثری نیست و هیچ اثری نیست جز اثر تو و مؤثریت تو من این مطلب را قبول دارم، می‌پذیرم و به خودم می‌قبولانم و خودم را متعهد و ملتزم می‌كنم به این واقعیت و متعهد می‌كنم به این واقعیت كه هیچ اثری جز اثر تو نیست و هیچ مؤثری جز تو نیست و بنابراین من رفتار خودم را بر این مسأله تطبیق می‌دهم.

 حضرت یونس كه در شكم ماهی چهل روز ذكر یونسیه را می‌گویند برای همین است دیگر، فنادى فى الظلمات ان لا اله الا انت‌ ظلمات همین شكم ماهی است، ... فَنادى‌ فِي الظُّلُماتِ أَنْ لا إِلهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ‌ الأنبیاء، ٨٧ مرحوم آقا سید عبدالكریم كشمیری می‌گوید كه من از آقای حداد سوال كردم كه چرا در ذكر یونسیه عبارت بعدی را شما دستور نمی‌دهید و نمی‌گوییم‌ فَاسْتَجَبْنا لَهُ وَ نَجَّيْناهُ مِنَ الْغَمِّ وَ كَذلِكَ نُنْجِي الْمُؤْمِنِينَ‌ الأنبیاء، ٨٨ آقای حداد فرمودند خب این دومی كه برای ما نیست! این دومی برای خداست، ما كه از طرف خدا كه نباید ذكر بگویم! این كه مربوط به ماست باید بگوییم كه‌ لا إِلهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحانَكَ‌ این برای ماست باقی برای خداست خدا می‌گوید ما استجابت كردیم و از غمّ نجات دادیم، ذكر خدا را كه نباید بنده بگوید! خب مثلا این چه عالمی است كه نفهمیده، آقای حداد كه عارف است و چقدر لطیف [استدلال‌] می‌كند. این كه می‌گویند اینها به حقایق عالم رسیده‌اند معنایش این است.

 خب این‌ لا إِلهَ إِلَّا أَنْتَ‌ كه ما می‌گوییم معنایش این است كه ما داریم این را می‌گوییم، مرحوم آقا می‌فرمودند وقتی كه‌ لا اله الا اللَه‌ می‌خواهید بگویید البته خب این مراتب بالاتری دارد و این اولین مرتبه است یعنی هیچ اثری در عالم نیست جز آن اثری كه از تو ساطع باشد و هیچ حركتی نیست و هیچ وجودی نیست و هیچ سبب نیست و موثری و استقلالی نیست و هیچ چیزی نیست جز اینكه آن اصلش و هستیش خودت هستی و مبدأش تو هستی و غیر از تو كسی نیست. خب این را حضرت یونس برای چه گفت؟ خب خدا به دل او انداخت كه این را بگو. تو كه از میان مردمت بیرون آمدی تو از غیر خدا دیدی، تو از غیر خدا دیدی این كار مردم را و این قبول نكردن را و آمدی و به حساب مردم گذاشتی، اگر در همان موقعی كه داشتی با مردم صحبت می‌كردی و معاشرت می‌كردی و رفت و آمد و

 مرافقت می‌كردی این در دلت بود كه اینكه الان از من نمی‌پذیرند اگر خدا بخواهد می‌پذیرند، اینها را دیگر نفرینشان نمی‌كردی، دیگر مشكلی نبود، این اگر آن گوشه دلت ... ولی تو آمدی همه بارها را سر مردم بیچاره خالی كردی، هر چه نمی‌دانم وزر و وبال و دردسر و جهل و این چیزها بود همه را آمدی بر سر این خلق خدا خالی كردی، هیچ سهمی واسه خدا نگذاشتی كه اینكه الان قبول نمی‌كند، اینكه الان نمی‌خواهد بپذیرد اگر اراده خدا بود می‌پذیرفت و این الان دارد به خاطر جهل است كه نمی‌پذیرد. مولانا خیلی عجیب در اینجا می‌گوید، خدایا اینكه ما الان از تو رو برمی‌گردانیم این مربوط به ما نیست، این مربوط به جهل ماست، جهل ما باعث شده كه ما از تو روی بگردانیم، اگر ما نسبت به تو جاهل نبودیم و عالم بودیم هیچ وقت از تو رو برنمی‌گردانیدیم.

 حضرت یونس آمد هی مردم را تبلیغ كرد، تبلیغ كرد و بعد وقتی كه دید خلاصه قضیه به این كیفیت است و نمی‌پذیرند دیگر شروع كرد به نفرین كردن و خدا هم گفت بسیار خب ما اختیار اینها را در اختیار تو گذاشتیم، اختیار باد را در اختیارت گذاشتیم اختیار زمین، اختیار صاعقه، همه را در اختیارت گذاشتیم. پیغمبر ما هستی، پیغمبر ما نفَس دارد، پیغمبر ما ولی است، نفَس دارد، نفَسش حق است، نفَسش می‌گیرد، دعایی كه بخواهد بكند می‌گیرد، این را ما آمدیم و اینها را در اختیار تو قرار دادیم خب استفاده كن، حضرت گفتند خیلی خب حالا كه خدا یك هم‌چنین چیزی را در اختیار ما قرار داده چرا ما استفاده نكنیم؟ در حالی كه همین‌ها را خدا در اختیار پیغمبر ما هم گذاشت در وقتی كه پیغمبر را سنگ زدند (در جریان كوه ابوقبیس) اما پیغمبر استفاده نكرد و گفت‌ اللَهم اهد قومى‌ خدایا جهل‌شان را بردار، چرا می‌خواهی عذابشان كنی؟ زمین لرزه و صاعقه را خدا گذاشته ولی خب زمین لرزه بیاد اینها می‌میرند، اما اگر جهل را برداری اینها زنده می‌مانند، مسلمانند شیعه می‌شوند، نسلشان شیعه می‌شوند خب این بهتر است یا اینكه زمین لرزه بیاید و بمیرند؟ همین‌طور ناقص از دنیا بروند و به آن مرتبه كمالیشان نرسند؟ كدام بهتر است؟ این فرق بین پیغمبر و حضرت یونس است. كدام قسم بهتر است؟ هر دو كار هم در اختیار انسان است، خدا می‌گوید هم این را ما در اختیارت گذاشتیم هم این را، هر دو را در اختیار تو گذاشتیم، دعا كنی زلزله بیاید، صاعقه بیاید همین الان می‌آید تمام این مشركین و كفار قریش همه می‌روند زیر زمین، بسیار خب اینها هم كه نمی‌مانند گروه بعدی می‌آیند خب آنها هم ترتیب‌شان داده شود، خیلی خب تمام كه نمی‌شود، گروه سوم هم می‌آیند پیغمبر باید بنشیند تا یكی یكی آنها بمیرند، آنها دمر شوند، آنها یه ور شوند آنها دو ور شوند این شد كار پیغمبر؟! این كه نشد، پیغمبر حالا برود یك كار دیگری بكند كه اینها درست شوند، اصلاح شوند.

 حضرت یونس خب با این دید آمد بیرون، خدا گفت خیلی خب مثل اینكه نیاز به یك چله داری كه خلاصه در این چله بعضی چیزها حالی‌ات بشود، متوجه نظام ما بشوی، نظام ما! نه نظام ...، متوجه نظام ما بشوی كه نظام ما نظام صلح است، نظام رحمت است، نظام عطوفت است، نظام همراهی با كافر و جاهل و مشرك است این نظام نظام ماست، نظام بزنید این بمیرد! آن زنده شود! آن خراب شود! این نظام ما نیست، [سر] فحش را بكشیم به همه دنیا و مرگ بر این و آن! كشورهای جغرافیا را از اول بگیریم، از ایران [شروع كنیم:] مرگ بر پاكستان و هندوستان و استرالیا و مالزی و امریكا و افریقا و سیرالئون وبوركینافاسو، ترتیب همه را بدیم، خب این چه شد؟ مرگ بر همه! خدا می‌گوید اگر قرار بود مرگ بر همه باشد ما زودتر از شما ترتیب اینها را می‌دادیم، كاری نداشت برای ما، به یك آن می‌آمدیم یك تخم مرگ را همه جا می‌پاشیدیم و همه ...، نه بابا! این دنیا حساب دارد، این كسی كه الان مشرك است، این كسی كه الان كافر است، این ممكن است از نسلش مسلمان درآید، ممكن است مومن دربیاید، حساب دارد.

 چرا ما با منطق رحمت و بركت و عطوفت و عاطفه و نوع‌دوستی كه همان منطق خداست با مردم برخورد نكنیم؟ آن‌ ... أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ را می‌گیریم‌ رُحَماءُ بَيْنَهُمْ ... الفتح، ٢٩ را ول كردیم، این‌ وَ ما أَرْسَلْناكَ إِلَّا رَحْمَةً لِلْعالَمِينَ‌ الأنبیاء، ١٠٧ را چرا نمی‌گیری؟ ما تو را رحمت نه برای فقط شیعیان بلكه برای عالمین قرار دادیم، برای هر كسی كه در دنیا هست، عالمین یعنی همه افراد، همه انسان‌ها، برای همه رحمت قرار دادیم، رحمت است برای همه است، امام رضا علیه السلام امام همه است، امام رضا امام مسلمان‌ها و شیعیان فقط نیست! امام كفار است، امام یهودی است، امام نصاری است.

 ما یك وقتی در زمان شاه می‌خواستیم با راننده به مشهد بیاییم، آن شخصی كه راننده را معرفی كرده بود (از افراد و آشنایان مسجدی مرحوم آقا بود) گفت كه این راننده مسیحی است. جوانی بود خیلی مودب و خوب و سرش هم به كار خودش بود و هیچ كاری هم نداشت و خیلی با ادب و ساكت هم بود، بعد وقتی كه رسیدیم به مشهد از ما سوال كرد كه آقا مثلا حرم تا كی باز است؟ تعجب كردیم این مسیحی چرا دنبال حرم را گرفته! بعد مرحوم آقا گفتند كه ما خیال می‌كنیم تا ساعت ده باز است، چون آن موقع‌ها حرم حدود ساعت ده تعطیل می‌شد، بیست و چهار ساعته نبود. بعد ایشان گفتند شما چطور می‌خواهید حرم بروید؟ گفت آقا من نذر دارم كه بروم حرم امام رضا، نذرم هم این است و ما با خود گفتیم از این فرصت استفاده كنیم و با شما كه مشهد می‌آیم [نذرمان را هم ادا كنیم.]

 ماشین خوبی داشت، ما را آورد تا مشهد، در زمان شاه و تابستان هم بود.

 گفت: [من و همسرم‌] چند سال پیش ازدواج كرده بودیم و بچه‌دار نمی‌شدیم، هر چه كردیم نشد در ایران به ما گفتند خارج هم بروید فایده ندارد، حالا نگفت مشكلی اصلی را ولی گفته فایده ندارد و ما هردو خیلی مایوس شدیم و هردو خیلی دلشكسته بودیم. خب بالاخره زن و شوهر به هم علاقه دارند. یكی از دوستانمان به ما گفت نذر امام رضا علیه السلام بكن كه بروی زیارت امام رضا و ... ما آمدیم شب در خانه و به امام رضا توجه كردیم، نشستیم با همدیگر (یك مسیحی، یك مسیحی آقا) و به امام رضا گفتیم كه اگر به ما بچه بدهی ما می‌آییم برای زیارتت، می‌گفت نه ماه دیگر بچه ما دختر درآمد، نه ماه بعد، و اسمش هم نمی‌دانم یك اسم اسلامی گذاشته بودند، زهرا گذاشتند، فاطمه گذاشتند، یادم است اسمش هم اسم اسلامی بود، یا اسم مادر امام رضا بود، مثل اینكه اسم مادر امام رضا تُكتَم را گذاشته بودند. خب الان كه من توفیق پیدا كردم به زنم گفتم من الان می‌روم و نذرم را ادا می‌كنم حالا تو یك وقتی كه مثلا بعدا فرصت شد بیا. خب امام رضا متعلق به كیست؟ امام رضایی كه ما می‌گوییم این واسطه بین خدا و مردم است، كدام مردم؟ كل عالم هستی، نه فقط من و شما، برای كل عالم واسطه است، خب هر كسی به او توجه كند می‌گوید بسم اللَه مسأله‌ای ندارد این نظام نظام خدا.

 خدا به حضرت یونس می‌گوید باباجان تو را كه ما الان فرستادیم اینكه بیایی مثل ما عمل كنی نه اینكه مرگ بر این و بر آن ببندی و همه خلق را ...، حالا صحبت این است كه خدا رحم كرد كه دست حضرت یونس توپ و تانك و طیاره نبود، اگر قرار بود مثل موشك‌های قاره‌پیمای اتمی در دستش باشد كه دیگر فقط به قوم خودش اكتفا نمی‌كرد! یك موشك ول می‌داد برود فلان مملكت را ...، خدا رحم كرد یكی اینكه او را پیغمبر كرد نه یكی مثل من و شما! این یك و خیلی مهم است، دوم اینكه از این موشك‌های قاره‌پیما هم به او نداد! فقط گفت كه زلزله و باد و اینها را در اختیارت می‌گذاریم تازه برای هر كدام از اینها هم یك موكل می‌گذاریم! زلزله موكل دارد، باد موكل دارد، صاعقه موكل دارد، بله خلاصه كار بی‌حساب نیست! خب! حالا دیگر بهتر است به همین مقدار بسنده كنیم و دیگر به خط قرمز وارد نشویم.

 خب این حضرت یونس رفت در شكم ماهی و خدا به او یاد داد: هان! اگر می‌خواهی به این نكته برسی این مسائلی را كه ما می‌گوییم اینها زوری نیست، با چماق و شلاق و اینها نیست باید برسی به آن، اگر می‌خواهی برسی چهل روز باید در اینجا بایستی، تمام ارتباطاتت قطع شود، دیگر موبایل همراهت نیست، كه تا می‌خواهی توجه پیدا كنی قررر قررر نمی‌دانم آقا سلام اینجا این‌طور شده! سلام آنجا آن‌طور شده! برایت اس ام اس بیاید! برایت این بیاید آن بیاید، نه! در شكم ماهی است، موبایل هم‌

 در شكم ماهی كار نمی‌كند، تلفن همراهت نیست، موبایل نیست، از این گردها، بشقاب گردها، دیش‌ها نیست. خودت هستی و خودت، آن ماهی هم برمی‌دارد می‌بردت وسط دریاها، دیگر اصلا نه چشمت خشكی را می‌بیند نه چیزی را. واقعا این دریا عجیب است آدم وقتی كه نگاه می‌كند تمام دور تا دورش آب است، از همه جا قطع علاقه می‌كند، از همه جا دیگر، نه امیدی، نه چیزی، همین كه می‌بیند یك خشكی است هان! خشكی نزدیك است این خودش یك درجه آدم را می‌آورد پایین، ولی اگر آدم رفت دید تمام دور و برش آب است، بعد یك موج هم بیاید كه دیگر عالی‌تر می‌شود و حال خوشی ... (برای بنده پیدا شده!) حال خوشی دست خواهد داد! ان‌شاءاللَه خدا قسمت كند یك خرده از آن [موج‌] تندترهایش! آن وقت آنجا می‌فهمیم حضرت یونس بیچاره در شكم ماهی ذكر یونسیه را از آن اعماق اعماق اعماق دلش گفته بود و آن هم تاثیر می‌گذاشت و الا اگر قرار بود موبایل یك طرف باشد و كامپیوتر هم آنجا باشد و بله، چند نفری هم انسان را باد بزنند این خیلی آن‌طور كه باید و شاید تاثیری كه باید بگذارد نخواهد گذاشت. اما او خلاصه دید نخیر ماهی او را خورده و می‌رود و تا می‌خواهد یك خرده بیاید بالای آب، آمدیم بالا و آسمان را دیدی؟ می‌برد صد متر، دویست متر زیر آب. هان! چشمت به هوا افتاده؟ هوای در رفتن زده به سرت؟ نخیر! هیچ خبری نیست می‌برمت در عمق دویست متری، سیصد متری آنجا ذكرت را بگو!

 این كه بزرگان می‌رفتند برای خودشان یك اتاق ذكر قرار می‌دادند برای این قضیه است، كه از همه جا قطع بشوند و فقط تمحض و تمركز نسبت به آن معانی برایشان حاصل بشود. و آنجا حضرت یونس تازه شروع كرد یكی یكی عوض شدن، كم كم كم كم هی حالش عوض شد و عوض شد، دیگر نه زنی هست دستش را بگیرد، نه بچه‌ای، نه همسایه‌ای، نه رفیقی، نه كسانی، نه دوستانی، دوستانی كه فدایت شوم می‌گفتند، همه. واقعا انسان بعضی چیزها را كه می‌بیند نعمت خداست. نعمت خداست واقعا كه برای انسان پیش می‌آید و از این قطع تعلق‌ها بركاتی برای انسان حاصل می‌شود كه بدون اینها انسان نمی‌فهمد و نمی‌رسد. بعضی از اینها خیلی بركات دارد.

 كم كم كم كم هی عوض شد، عوض شد: خدایا فقط موثر تو هستی، خدایا فقط اثر از توست، خدایا هدایت از توست، خدایا ارشاد از توست، خدایا نعمت از توست، همه‌اش از توست، هی می‌گفت هی می‌گفت با این گفتن هم این هی تغییر پیدا می‌كرد، تند تند هم نمی‌گفت تمام شود! اتفاقا وقت كافی داشت، بیست و چهار ساعت قشنگ، خوب، وقت كافی برای ذكر گفتن داشت، نه عجله‌ای داشت نه وقت ملاقاتی داشت! و ماهی هم قشنگ برای خودش می‌گشت، می‌گفت تو ذكرت را بگو من هم برای‌

 خودم می‌گردم.

 تا بعد از چهل روز در آن فضا واقع شد، در فضای جریان فیض از طرف خدا و اینكه همه اشیا به اراده خداست و همه حركات به اراده اوست و همه سكنات به اراده اوست و همه اوست كه به این ظهور درآمده حتی بالاتر از آن، وقتی در اینجا واقع شد دید عجب ما چه اشتباهی كردیم، آمدیم بندگان خدا را نفرین كردیم، به این بدبخت‌های جاهل مهلت ندادیم! حالا صبر كن، چه كار بكن، خب شاید یك تقی به توقی می‌خورد، شاید یك مسأله‌ای پیش می‌آمد و قضیه عوض می‌شد، خلاصه در این قضیه عجله كردیم.

 آن موقع، خب حالا كه رسیدی به جایی كه درد مردم را فهمیدی حالا برو هدایتشان كن، حالا كه به اینجا رسیدی و به این نقطه رسیدی. این كه بزرگان می‌گفتند حاكم اسلام باید قلبش مرتبط باشد و همه افراد را بندگان خدا و عِیال خدا بداند و از آن دریچه با مردم سخن بگوید ...

 من در یك مطلبی كه به بعضی! نوشتم، در آن نامه‌ای! كه نوشتم، به این نكته اشاره كردم كه مسأله افراد عادی و اینها سه سال، چهار سال می‌آیند با یك چیزی می‌روند و آنكه باید رویش نظر كرد و دقت كرد آن شخصی است كه وجودش و حضورش در اجتماع یك حضور الهی است، یك حضور و وجود الهی است و مردم با این دیدگاه به او نگاه می‌كنند نه به عنوان یك فرد منتخب، منتخب با یك رای می‌آید و با یك استیضاح می‌رود پی كارش، آن كه چیزی نیست، مسئله‌ای نیست، مشكلی نیست هر كاری هم بكند خیلی مسأله‌ای نیست، می‌گویند مردم بالاخره آقا اشتباه كردی! اما این دیدگاه اگر بخواهد عوض شود و تغییر پیدا كند همه چیز به هم خواهد خورد، همه چیز به هم خواهد خورد، اگر دیدگاه مردم به عنوان حاكم اسلامی آن دیدگاه كه توجه به خدا و رابط بین خدا و مجری احكام خدا و ناظر بر خلق بما انّه نماینده خدا، اگر این دیدگاه از بین برود، هیچی تمام شد، یك سنگ هم دیگر روی سنگ بند نمی‌شود و بعد دیگر مسائل در جریانات خاص خودش قرار می‌گیرد.

 مرحوم آقا می‌فرمودند حاكم اسلام باید به این نقطه رسیده باشد و بعد بشود حاكم اسلام! باید به این نقطه رسیده باشد و به این حقیقت باید رسیده باشد.

 حالا كه حضرت یونس به اینجا رسید، خدا می‌گوید حالا وقتش است كه بروی در میان مردم، آمد در میان مردم خیال كرد حالا همه اینها كافرند دوباره، آمد دید ای بابا همه مسلمان شده‌اند، خدا گفت هان! این چشمه دوم، بدون وجود تو هم ما می‌توانیم مسلمان بكنیم، خیال نكن فقط تو هستی، تو یكی از وسائل هستی، تو كه اینها را مسلمان نكردی، ولی مسلمان هستند دیگر، خب كی اینها را مسلمان‌

 كرد؟ تو كه رفتی در دریا و ذكر یونسیه می‌گفتی، كی این مردم را مسلمان كرد؟ همان عالمی كه ...

 پس برای مسلمان كردن و مومن كردن مردم ما نیازی به تو نداریم، یك تق و توقی آن بالا پیدا شود همه مسلمانند، یك بادی بیاید و یك چیزی بشود مردم همین‌قدر بفهمند مسأله غیبی است، تسلیم شدند، خب تسلیم شدند دیگر، لذا آمد دید بَه، نه چَك زدیم نه چونه عروس اومد به خونه![[2]](#footnote-2) همه خلق اللَه مسلمان و مومن شده‌اند و دارند نماز می‌خوانند! چه شد؟ چه شد؟ گفتند برو بابا! تو رفتی قهر كردی و ما این كار را كردیم و .... خب اینها همه درس است.

 به شما بگویم رفقا در نظام توحیدی بین پیغمبر و بین یك آدم معمولی تفاوتی نیست، هیچ تفاوت نیست، چون همه چیز به او مربوط است، در نظام توحید بین پیغمبر رسول خدا و یك آدم عادی هیچ فرقی نیست، رسول خدا كه شد رسول خدا ظهور خداست، از خود چیزی ندارد و صفر است، ما از خدا می‌گیریم به پیغمبر می‌چسبانیم! این می‌شود شرك و اینها آمدند شرك را برطرف كنند بگویند نه آقاجان. ما از خدا می‌گیریم به امیرالمؤمنین می‌چسبانیم: امیرإلمؤمنین در خیبر را كند، خب امیرالمؤمنین با یك آدم عادی فرق نمی‌كند، هزار تا آدم در خیبر را نمی‌تواند بكند، چطور امیرالمؤمنین آن را كند؟ خب بابا بزن به آن طرف [خدا] چرا می‌زنی به این‌طرف؟ [مخلوقات.] تمام اشكال ما این است كه همه را می‌زنیم به این‌طرف خب بزن به آن طرف، امیرالمؤمنین می‌گوید بابا بزن به آن‌طرف، من از این كه اینها را به من نسبت می‌دهی خوشحال نمی‌شوم هان! خیلی هم بدم می‌آید، اصلا می‌خواهم ریختت را هم نبینم، نگاهت هم نكنم، ولی اگر بزنی به آن‌طرف بغلت می‌كنم، می‌بوسمت، ماچت می‌كنم، بیا بشین بغل خودم. برعكس آنچه كه ما الان هستیم! اگر یكی از ما تعریف كند به به فدایت شوم بیا بابا، نماز نمی‌خواهی بخوانی نخوان، روزه نمی‌خواهی بگیری نگیر، هر كاری می‌خواهی بكن ولی فدای ما بشو این یكی را فراموش نكن! اهل معرفت عكس این عمل می‌كنند، می‌گویند سر ما كلاه نمی‌رود، آب هم از زیرمان رد نمی‌شود. توجه كردید؟

 ما می‌خواهیم تمام وجودمان را و خصوصیات و تصرّفات‌مان را همه را در آنجا قرار بدهیم، هر كسی آمد به آنجا نزدیكتر بود به ما نزدیكتر است، هر كسی آمد و بخواهد از ما تعریف كند تعریف در پاچه ما نمی‌رود، بیخود تعریف ما را نكنید، خودتان را هم خسته نكنید. چون مردم خیلی با آنها ارتباط ندارند، آبی از تنور آنها برای اینها گرم نمی‌شود، بگذارند بروند، اینهایی كه نه خوششان می‌آید از

 تعریف! نه خوش‌خوشانشان می‌شود [مثل بعضیها.]

 حضرت یونس آمد دید عجب! تمام این افراد همه مسلمان و همه مومن شده‌اند و تمام شد. خدا گفت خب حالا دیدی؟ حالا آن ذكرهایی كه در شكم ماهی گفتی اثرش را بیا ببین حالا دیدی كار دست تو نبود؟ آن چیزی كه تو خیال می‌كردی باعث شده كه اینها حرف تو را قبول نكنند چه بوده؟ اگر خود آنها بودند خب نگاه كن خود اینها پس چطور آمدند مسلمان شدند؟ پس آن تصوّر تو كه همه علت و همه سبب اینها بودند، آن تصوّر تو غلط بوده و بلكه باید از اول به ما نگاه می‌كردی، اگر از اول به ما نگاه می‌كردی شاید كار هم به اینجا نمی‌رسید، دیگر نیاز به صاعقه و به هم ریختن آسمان و زلزله هم نمی‌شد چون وقتی كه نفس عوض شود آن نفس در كل اجتماع تاثیر می‌گذارد و همه را تغییر می‌دهد و همه را به اصطلاح عوض می‌كند.

 این دعاها هم همین است، من می‌بینم كه خب رفقا دعا كه می‌خوانند تند می‌خوانند و می‌روند. روی دعا باید ایستاد، روی جملات دعا باید با تأنی رفت جلو كه آن مفاهیم دعا تاثیر بگذارد، شما كه یك دعای افتتاح می‌خوانید اگر همین‌طور بخوانیم اللَهم انی افتتح ... خب این آدم نمی‌فهمد چه شد، افتتاح چطور شد و اختتامش چطور شد. ولی اگر با تأنی بخواند و طول بدهد و افراد و رفقا هم قبلا دعا را گوش داده باشند، نگاه كرده باشند به معانی (آنها كه حالا خیلی با عربیت آشنا نیستند) نسبت به معانی و اینها توجه كرده باشند، آن‌وقت این هم با تأنی خوانده شود تأثیر بیشتری دارد و در انسان موثرتر است. و فوقش حالا یك نیم ساعتی بیشتر می‌شود، البته در دعاهایی كه كوتاه است مثلا ده دقیقه فوقش اضافه می‌شود، ولی آن خیلی تاثیرش بیشتر است.

 و ایشان هم همیشه به ما این را در جلسات می‌فرمودند، حتی من یك دفعه دعای سمات می‌خواندم می‌فرمودند آهسته بخوانید آقا. یعنی یواش، تند تند نخوان كسی دنبالت نكرده! آهسته، كه این الفاظ و معانی فقط صرف یك گذشت رژه‌ای نظامی نباشد. این الفاظ در ذهن كه می‌روند معانی هم جای خودش را داشته باشد و خیلی تأثیرش [در نفس‌] بیشتر است.

 مخصوصا در مناجات‌های شعبانیه و دعاهای ماه رجب و یا ماه رمضان و اینها كه به مناسبت‌های ماه است و اینها دارای مضامین خیلی عالی است. یا مثلا مثل دعای كمیل، مثلا در دعای كمیل دیده‌اید خب هی افراد كشش می‌دهند به خاطر اینكه خودشان متوجه این قضیه هستند كه این با تأنی خواندن برای اینها [موثرتر] است و این در همه ادعیه‌ها به همین كیفیت هست.

 یك دعاهایی خوانده آن آقای [سید صابر] خدا رحمتش كند، آن زمان زمان بچگی‌مان بود، گفته‌

 بودند آنها را روی سایت می‌گذاریم، البته من گفتم كه اول تماس بگیرند و استجازه كنند از آن شخص كه این دعاها را خوانده، كه با اجازه ایشان باشد و بی‌اجازه نباشد. حالا نمی‌دانم دیگر چه شده قرار بود یكی دعاهای ماه رجب بود كه چند تا دعای ماه رجب بود و یكی هم مناجات شعبانیه. من این را یادم است كه مرحوم آقا با همان ضبطهای آن زمان ضبط كرده بودند و برای خودشان شبها می‌گذاشتند، آن را اگر مثلا افراد گوش بكنند خوب است كه نگاه كنند كیفیت دعا را یاد بگیرند كه چطوری هست، مثلا مناجات شعبانیه را كه من می‌بینم [بعضیها] همینطوری می‌خوانند: اللَهم صل على محمد و آل محمد و اسمع دعائى اذا دعوتك و اسمع ندائى اذا ناديتك‌ ... اما آن را اگر نگاه كنید، مثلا می‌گوید واسمع ندائى اذا ناديتك‌ با [تكیه بر صوت و] یك تأنی و با یك [لحن‌] خوانده می‌شود. خیلی هم تفاوت نمی‌كند حالا مثلا ده دقیقه فوقش بیشتر بشود. بیست و پنج دقیقه مثلا كل مناجات شعبانیه بشود. اما خیلی موثر است یعنی انسان احساس می‌كند كه حال و هوایش فرق می‌كند.

 چندی پیش یك جا بودیم یك مجلسی بود من گفته بودم به یك نفر كه این مناجات مریدین و عارفین را بخواند! آقا واللَه خود حضرت سجاد كه این مناجات‌ها را گفته به این تندی نخوانده بود! خیال می‌كنم در مقام انشاء هم حتی قدری طولانی‌تر از این چیزی كه ایشان خواند، بوده است! آخر مناجات در مقام انشاء خیلی كم است، ولی در مقام ظهور و بروز ...، خیال می‌كنم از انشاء حضرت سجاد هم مناجات را تندتر تمام كرد! به او گفتم آخر این چه بود كه خواندی؟ كی دنبالت كرده بود؟ گفتم بابا یواش! آهسته! ما كه نفهمیدیم مریدش كو، عارفش كو! در حالی كه خیلی صدایش قشنگ بود، البته ایران نبود غیر از ایران بود. و هم صدایش قشنگ بود و هم خیلی صدای عربی قشنگ و خوبی داشت ولی با این سرعتش اصلا ما نفهمیدیم. ما خیال می‌كنیم كه دعا یعنی فقط همین یك چیزی بخوانیم و بعد این تمام شود و بعد بگوییم خب آن دعا را خواندیم دیگر! خب دعای افتتاح را امشب خواندیم و به فیضش رسیدیم! فیض دعای افتتاح به یواش خواندنش است، به اینكه انسان آهسته و با تأنی بخواند.

 مثلا در همین مناجات شعبانیه همین یك جمله‌اش، فقط همین‌ الهى لم يكن لى حول فانتقل به عن معصيتك الا فى وقت أيقظتنى لمحبتك‌ همین یك جمله را آدم [توجه كند] واقعا مو بر تنش راست می‌شود، و این همین معنای ذكر یونسیه است، ذكر یونسیه یعنی همین جمله كه خدایا من هیچ قدرتی ندارم و اراده‌ای نمی‌توانم از خودم داشته باشم كه از معصیت تو روی‌گردانم مگر در زمانی كه تو به من‌

 توجه كردی، الا فى وقت أيقظتنى لمحبتك‌ مرا به محبت خودت بیدار كردی، دلم را متوجه كردی آن موقع است كه می‌توانم معصیت را كنار بگذارم. واقعا جملات عجیبی در همین مناجات شعبانیه هست و خیلی جملات عجیبی است. یعنی هر جمله‌اش هم اعتقاد است، هم توحید است، هم اخلاق است، هم دستور اخلاقی است، همه چیز.

 بیخود نبود كه بزرگان اینها را می‌خواندند، خب همیشه مرحوم آقا شبها كه از مسجد می‌آمدند و ما می‌رفتیم می‌خوابیدیم، ایشان مثلا در اتاقشان می‌رفتند و می‌خواندند، یا آقای حداد مثلا، كتاب ادعیه كنار تشكشان بود و یك دفعه برمی‌داشتند و دعا می‌خواندند. من بعضی از نوارهای آقای حداد را دارم البته الان مدتی است ... خیلی وقت است، سابق كه گوش می‌دادم یك مناجات مریدین می‌خواندند نیم ساعت طول می‌كشید. یعنی اصلا انگار با این جملات حال می‌كردند، انگار در فضای این جملات، در حال و هوای این جملات خودشان هم سیر می‌كردند و با این معانی خودشان هم حركت می‌كردند و جلو می‌آمدند همان‌طوری كه خود امام سجاد علیه السلام جلو می‌آمد و هی ارتقاء پیدا می‌كرد و هی ارتقاء پیدا می‌كرد و هی بالا می‌رفت، اینها هم این‌طوری بودند دیگر، اینها هم در همان حال و هوا بودند. عارف همین است، عارف خودش هم در همان معانی می‌رود، تا جایی كه این معانی اوج دارد و ارتفاع دارد او هم خودش را می‌كشاند در همان ارتفاع و در همان اوج و در همان افق پرواز، سطح پروازی كه دارد این هم خودش را در همانجا می‌برد بالا و در همانجا حركت می‌دهد و این دیگر با تند خواندن جور درنمی‌آید. لذا خیلی آهسته می‌خواندند و تأمل می‌كردند، بین دو جمله می‌ایستادند و تأمل می‌كردند گویا نمی‌خواستند از جمله قبل دست بردارند، از آن معنا نمی‌خواستند بروند سراغ جمله بعد، می‌خواستند در آن جمله قبل حال خودشان را تثبیت كنند و متمركز كنند و بعد بروند سراغ جمله بعدی.

 سوال: در معنی صلوات و لعن ما چگونه آن حالت را برای خودمان درك كنیم؟ مثلا وقتی صلوات یا لعن میفرستیم چگونه باید بفهمیم اثرش چگونه بوده است؟

 جواب: این را ان‌شاءاللَه بگذارید برای یك جلسه دیگر كه راجع به صلوات، اگر توفیق پیدا كردیم [مفصلتر صحبت كنیم.] به طور كلی صلوات یعنی درود، درود از ناحیه پروردگار به معنای نزول رحمت است، نزول رحمت نزول علم است، [علم‌] انسان نسبت به حقایق عالم هستی. وقتی می‌گوییم خدایا صلواتت را بر پیغمبر بفرست یعنی آن را در مراتب اسماء و صفات لایتناهی خودت همین‌طور به سیر و سلوك ادامه بدهد و به همین كیفیت جلو ببر، لذا حضرت می‌فرماید رب زدنى فيك تحيرا، خدایا تحیر من را بیشتر كن، حركت در اسماء و صفات را نزول درود و بركات از ناحيه خدا بر بنده‌

 مى‌گويند، و این هم در هر شخصی منطبق با سعه وجودی خود اوست برای ما همین‌طور است و برای پیغمبر منطبق با سعه وجودی خود پیغمبر است در آنجا. و از اینجا ما متوجه می‌شویم كسی كه صلوات می‌فرستد به تناسب سیر وجودی خودش از آن رحمت و بركتی كه برای نفس پیغمبر آمده و سیر او را در مقام اسماء و صفات به جلو برده و هی بیشتر كرده از او به خود این شخص مصلّی هم خواهد رسید بر طبق آن میزان و بر طبق ظرفیتی كه دارد.

 همین كه شما صلوات می‌فرستید و می‌بینید حالتان عوض شد، یك نشاطی پیدا كردید، یعنی وصل شدید، این معنا معنای وصل شدن است، این زیادتر بشود آن ادراك بیشتر می‌شود، آن بیشتر بشود هی ادراك بیشتر می‌شود ادراك نسبت به تقرب و تجرد بیشتر می‌شود. راجع به لعن هم همین است، لعن به معنای دورباش از رحمت خداست نسبت به كسی كه عناد دارد، نسبت به كسی كه عناد دارد این معنا معنای دورباش بودن است و معنای دور شدن است، یعنی خدایا هم آنها را دور كن و هم به واسطه دور كردن آنها، ما را هم از آن حیطه و فضای آنها دور نگهدار. معنای لعن فقط به آنها برنمی‌گردد، یعنی خدایا آن كسانی كه در مقابل تو می‌ایستند، در مقابل پیغمبر و آل او می‌ایستند و در مقابل حق می‌ایستند اینها را از رحمت خودت دور نگهدار، كه به واسطه دور نگه داشتن تو ما هم دور نگه داشته بشویم و آنها به طرف ما نیایند و آثارشان به ما نرسد، توجه به ما نكنند، میل به ما پیدا نكنند، این معنا معنای لعن است و معنای دور شدن به این معناست، كه انسان خودش را از نزدیك شدن به فضائی كه معاندین و مخالفین هستند دور نگه دارد. شما اگر بروید در یك مجلس امام حسین علیه السلام خب یك حال و هوایی پیدا می‌كنید، بعد از آن طرف بروید در یك مجلس معصیت، چه می‌شود؟ تمام آن حال و هوا را از دست می‌دهید و به حال و هوای آنها درمی‌آیید، چرا چون این دو تا با هم دیگر جور درنمی‌آیند، با هم نمی‌خوانند، یا باید در دل شما نور باشد یا باید ظلمت باشد، نور و ظلمت هر دو در یك جا نیستند. این چراغ الان در اینجا روشن است، چراغ را خاموش می‌كنید ظلمت است، چراغ را خاموش می‌كنید دیگر نور نیست، وقتی چراغ روشن است دیگر ظلمت نیست، این قانون طبیعی است.

 این لعنی كه ما می‌كنیم در واقع لعنی است كه به خود ما برمی‌گردد یعنی خدایا وسیله برای دور شدن ما را از آن فضا فراهم كن، یعنی آنها را وقتی دور می‌كنی در نتیجه ما با آنها فاصله می‌گیریم ما دیگر در آن فضای نمی‌رویم، ما دیگر در آن فضای ظلمانی و شهوانی و دنیا و كثرات و انانیت و این حرفها ما دیگر در آنجا حركت نمی‌كنیم.

 اللَهم صلی علی محمد و آل محمد

1. -Edit . كلمه انگليسى بمعناى تصحيح كردن، ويرايش [↑](#footnote-ref-1)
2. ضرب المثل فارسى بمعناى حصول نتيجه بدون انجام مقدمات [↑](#footnote-ref-2)